بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 10 دی 1397.

خب ما بحثمان در مورد اقل و اکثر ارتباطی بود عرض کردیم که مرحوم آخوند انحلال علم اجمالی بین اقل و اکثر را با علم تفصیلی به وجوب اقل با محذور مواجه می داند. با محذور خلف یا یلزم من وجوده عدمه. خب من چکیده عرض جلسه قبل را یکبار دیگر عرض کنم. مرحوم آحوند بحث ایشان انحلال حقیقی است یعنی انحلالی که ادعایی که اینجا است این است که حقیقتا علم اجمالی منحل می شود. نه انحلال حکمی ای که مرحوم آقای خویی و بعضی از بزرگان دیگر قائل هستند. انحلال حکمی بر مبنای این است که علم اجمالی مقتضی برای تنجیز هست یا اینکه نسبت به لا اقل مرحله وجوب موافقت قطعیه علم اجمالی تأثیرگذار نیست آن که تأثیرذار هست در وجوب موافقت قطعیه تساقط اصول است و تساقط اصول فرع ترجیح بلا مرجح بودن اجرای اصل در یک طرف دون آخر است. اقای خویی می خواهند با یک بیانی بگویند اینجا ترجیح بلا مرجح نیست و اصل در اکثر جاری می شود بلا مزاحم. خب آن یک بیان است بیانی که مرحوم آخوند مطرح می کنند بیان دیگری است. انحلالی که اینجا هست می خواهند بگویند اصلا علم اجمالی مؤثر وجود ندارد. اگر وجود داشته باشد علت تامه است. مرحوم آخوند علم اجمالی را مقتضی نمی داند علت تامه می داند. و خود علم اجمالی را وجوب بهه اصطلاح سبب وجوب موافقت قطعیه میداند. خب روی این جهت مرحوم آخوند این بحث ها را مطرح می کند این یک نکته و نکته دوم اینکه مرحوم آخوند خب در جمع بین حکم ظاهری و واقعی عقیده شان این است که تا وقتی که حکم واقعی فعلی باشد حکم ظاهری مجرا ندارد حتی در شبهات بدویه هم اینکه حکم ظاهری برائت جاری می شود به جهت این است که حکم واقعی از فعلیت می افتد. بنابراین ما در این بحث ما مفروض را باید این بگیریم که علم اجمالی به حکم فعلی است. و با توجه به این نکته اینکه ما بخواهیم با انحلال بگوییم علم اجمالی منحل می شود و امثال اینها روی مبانی مرحوم آخوند امکان پذیر نیست. این را توجه فرمایید بحث سر این نیست که ما بخواهیم برائت در اقل یا برائت در اکثر جاری کنیم ذاتا. ما می خواهیم بگوییم چون علم اجمالی وجود ندارد این عدم وجود علم اجمالی زمینه می شود که ما در اکثر برائت جاری کنیم. حالا چطور علم اجمالی وجود ندارد می خواهند بگویند این علم اجمالی بازگشت به علم تفصیلی به وجوب اقل می کند و شک بدوی در وجوب اکثر. به اینجا می خواهند برگردانند. مرحوم آ[وند حرفشان این است که شارع مقدس اگر نسبت به اکثر اهتمام دارد خب نتیجه این اهتمام این است که ما می توانیم بگوییم که یک علم اجمالی به وجوب اقل یا اکثر داریم علم اجمالی که ذاتا منجّز است. خب این علم اجمالی نتیجه اش این است که اقل ولو اکثر هم واجب باشد شارع نسبت به اتیان به اقل اهتمام دارد.. خب بحث این است که شما می خواهید بگویید که شارع نسبت به اتیان اقل بر فرض اینکه اکثر هم واجب باشد اهتمام دارد. در نهایت نتیجه بیرید پش نسبت به وجوب اکثر اهتمام ندارد وجوب اکثر فعلی نیست خب این خلف است دیگر. به تعبیر دیگر شما می خواهید اهتمام شارع نسبت به اتیان اکثر را تبیض کنید. بگویید شارع مقدس از ناحیه اقل اگر اکثر ترک شود برایش گیر دارد ولی از ناحیه اجزای دیگر اگر ترک شود برایش مهم نیست. خب بحث این است که چه فرقی بین اقل و سایر اجزاء هست؟ اینجور نیست که آن کسی که اقل را می آورد احتمالا تکلیف متعلّق به اکثر را امتثال کرده باشد. اگر تکلیف متعلق به اکثر باشد آوردن اقل هیچ فرقی با نیاوردنش ندارد. بنابراین بر فرض تعلق تکلیف به اکثر آوردن اقل هیچ فایده این دارد. فرض این است. بنابراین معنا ندارد اینجا شما قائل به تبعض در تنجیز شوید. تبعض در تنجیز روی مبانی مرحوم آخوند اصلا معقول نیست.

سؤال:

پاسخ: یعنی علم اجمالی منحر نمی شود نمی تواند علم اجمالی منحل شود. اگر بخواهد علم اجمالی منحل شود لازمه اش این است که اقل حتی در ظرفی که اکثر واجب باشد اهتمام شارع داشته باشد این اگر بخواهد این انحلالی که ناشی از اهتمام شارع نسبت به اکثر است منشأ بشود که عدم اهتمام شارع نسبت به اکثر را به دنبال بیاورد خلف یلزمه من وجوده عدمه هست. این است که من تصور می کنم روی مبنای مرحوم آخوند که ما آن مبنا را درست می دانیم کاملا مطلب درست است فقط نکته ای اینجا وجود دارد که این است که مرحوم آخوند در متن کفایه تفصیل قائل شده است بین برائت شرعیه و برائت عقلیه. در حاشیه از این تفصصیل برگشته است گفته است در آن جایی که برائت عقلیه جاری نمی شود برائت شرعیه هم جاری نمی شود. چون علم اجمالی ای مانع اجرای برائت عقلیه می شود که علم اجمالی به تکلیف فعلی باشد. اگر ما علم اجمالی به تکلیف فعلی داشته باشیم برائت شرعیه هم جاری نمی شود. مرحوم آخوند این را اشاره کرده بودند که در موارد شبهه بدویه هم اصل عملی جاری نمی شود اگر متعلق حکم ما فعلی باشد. خب ایشان این نکته که در حاشیه ایشان فرمودند با مبانی مرحوم آخوند هماهنگ تر است مبانی مرحوم آخوند اقتضا می کند که ما تفصیلی بین برائت شرعیه و عقلیه قائل نباشیم. ولی نکته ای از همان اول به فرمایشات مرحوم آخوند عرض داشتیم آن این است که این که شما می فرمایید که اگر ما علم به تکلیف فعلی داشته باشیم برائت جاری نمی شود این علم را از کحا حاصل کردید؟ بحث این است که چه بسا ظهور دلیل اصل عملی اصل ترخیصی خود این ظهور کاشف از این باشد که در مواردی که حکم واقعی مشکوک است تو معلوم نیست حکم واقعی فعلی نیست. شما بحث را باید بحث اثباتی کنید یعنی اگر دلیل اصل عملی اطلاق داشته باشد خود این اطلاق کاشف از این است که در موارد مشکوک حکم واقعی فعلی نیست. و فعلیت حکم واقعی در ظرف علمملازمه ندارد با فعلیتش در ظرف جهل. اینکه واضح است خود مرحوم آخوند قبول دارد. اگر اطلاق دلیل نسبت به معلوم بالاجمال بگوییم دارد خب نتیجه این اطلاق این می شود که حتی نسبت به حرمت مخالفت قطعیه اش هم. یعنی اگر حکم واقعی اصلا فعلی نباشد ادله اصل عملیه ظهور داشته باشدیا نص باشد بر اینکه مخالفت قطعیه در موارد علم اجمالی جایز است. محذور عقلی ندارد. بنابراین اینکه مرحوم آخوند با این بیان بحث را تمام کرده است بحث تمام نیست عمده تر بحث اثباتی قضیه است. باید دید اثباتا اولا ذاتا ادله عمومات رفع ما لا یعلمون اطراف علم اجمالی را می گیرد یا خیر. اگر ذاتا هم آنها را می گیرد با توجه به ادله خاصه ای کهت نجیز علم اجملیا در موارد مثلا شبهه محصوره هست آنها را چه مقدار می شود القای خصوصیت کرد

یعنی این بحث های اثباتی است بحث های ثبوتی کافی نیست از این بحث های اثباتی

مرحوم آخوند فقط کأنه بحث ثبوتی را طرح کرده اند

خب این بیان مرحوم آخوند. اما حالا ما عرضی که داشتیم این است که یک مووقعی ما ذاتا اجرای اصل را در اطراف علم اجمالی محذور برایش قائل نیستیم نه اینکه می گوییم محذور دارد بحث این بود که ما می گفتیم ارتکاز فعلیت حکم واقعی نسبت به مرحله حرمت مخالفت قطعیه اقتضا می کند که ما نتوانیم در جمیع اطراف اصل جاری کنیم اجرای اصل در بعضی اطراف هم ترجیح بلا مرجح است. این چکیده عرض ما بود. البته بحث اخبار خاصه هم احیانا در بعضی مراحل در این بحث دخالت دارد حالا بعد عرض می کنم. اخبار خاصه ای که از آن تنجیز علم اجمالی استفاده می شد.خب بحث این است که ما آیا می توانیم برائترا نسبت به اکثر جاری کنیم و اجرای برائت نسبت به اکثر مشکل ترجیح بلا مرجح با این مشکل موانجه است یا نیست. در واقع ما شبیه همان بیان مرحوم آقای خویی را می خواهیم بررسی کنیم. مرحوم آقای خویی علم اجمالی را مقتضی می دانند برای تنجیز و وجوب موافقت قطعیه را به جهت تساقط اصول در اطراف می دانند. مرحوم آقای خویی بیانشان این است که ایشان می گویند شما برائت از اقل که می خواهید جاری کنید برای چه می خواهید برائت از اقل جاری کنید؟ برای اینکه اقل را اصلا لازم نباشد که بیاورید این را که ما علم تفصیلی داریم که برائت را باید بیاورید. اگر نه شما می گویید که برائت از اقل جاری کنید یعنی اینکه نتیجه برائت از اقل این است که پس اکثر واجب است اینکه مثبتات اصل عملی است و مثبتات اصل عملی حجت نیست. پس بنابراین برای اجرای برائت از اقل لغو است. چون اجرای برائت زا اقل لغو شد برائت از اکثر بلا مزاحم است. به نظر می رسد که مرحوم آقای صدر این بیان مرحوم اقای خویی را پذیرفته اند فقط می فرمایند که ما نیاز به این بیان نداریم چون ما در مرحله قبل انحلال حقیقی را قائل شدیم. مرحوم آقای خویی به انحلال حکمی دارند پابند می شوند ما انحلال حقیقی قائل شدیم. بله اگر کسی انحلال حقیقی را انکار کند بیان مرحوم آقای خویی اینجا پیش می آید. بنظر می رسد که بیان مرحوم آقای خویی ناتمام است. توضیح و ذلک اینکه اینکه ما به انحلال حقیقی باور نداشتیم این به خاطر چیست به خاطر این است که وجوب غیری یا وجوب ضمنی اقل را برایش اثر قائل نبودیم و الا اگر گفتیم که آن چیزی که عقل به آن حکم می کند اصل الوجوب است غیری باشدیا ضمنی باشد بنابراین ما نسبت به اقل این اصل وجوب احراز شده است. بنابراین ما آن چیزی که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال نسبت به موضوع حکم عقل به لزوم امتثال انحلال حقیقی داریم چون اقل قطعا موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال نسبت به اکثر شک داریم برائت جاری می کنیم. یک موقعی بیان ما این است که این انحلال حقیقی است. اینکه ما انحلال حقیقی را انکار کردیم یعینی گفتیم وجوب نفسی استقلالی فایده دارد و وجوب غیری فایده ندارد. وجوب ارتباطی ضمنی فایده ندارد. معنایش این است که وجوب اقل علی أی تقدیر محرز نیست یعنی آن که در حکم عقل به لزوم امتثال اثرگذار است که وجوب نفسی استقلالی است آن معلوم نیست روی اقل رفته باشد. اگر ما داریم روی این مشرب سیر می کنیم اینکه ما برائت از اقل جاری می کنیم یعنی اینکه برائت جاری می کنیم از اینکه اگر اقل واقعا وجوب نفسی استقلالی داشته باشد لازم نیست آن را بیاوریم. این لغو نیست. وجوبی را که یقین داریم وجوب اعم از استقلالی و ضمنی است. وجوب اعم از نفسی و غیری است. و این وجوب فایده ندارد فرض این است اینکه ما آمدیم به انحلال حکمی متمسک شدیم فرض این است که آن که برای ما مهم است وجوب نفسی است. برائت از وجوب نفسی اقل با برائت از وجوب نفسی استقلالی اکثر تعارض دارند.

سؤال:

پاسخ: فرض این است که منشأ اثر نیست چون اگر باشد که انحلال حقیقی پیش می آمد. فرض این است که اگر این باشد انحلال حقیقی پیش می آید یعنی اگر شما قبول دارید که چیزی که عقل حکم می کند ذات وجوب است نفسی باشد یا غیری باشد هر چه می خواهد باشد

سؤال:

پاسخ: اگر این هم می خواهید بگویید منحل می شود بیان آقای خویی تام نیست. شما می گویید اینکه ما می خواهیم ببینید اقل بما انه واجب نفسی برائت در آن می خواهیم جاری کنیم معارض است بر اینکه اقل بما هو واجب غیری. این دو تا با هم معارض هستند. یعنی همان اقل که واجب نفسی باشد یا غیری باشد با هم معارض هستند.. اینکه ما اینها را معمارض قرار نمی دهیم به خاطر این است که خصوصیات یعنی وجوب غیری را این طور قائل نیستیم که برای اینکه وجوب غیری امتثال شود باید اکثر هم امتثال شود. برای اینکه وجوب غیری امتثال شود قید ایصال را معتبر نمی دانیم. وجوب ضمنی را اگر بخواهد امتثال شود آن کلی که این واجب ضمنی ضمن ان هست را شرط نمی دانیم. این طوری است که ما وارد بحث انحلال حکمی می شویم. و الا اگر این فضاها را بخواهیم مشی نکنیم بخواهیم آن فضایی که ما ترسیم کردیم و اشکال کردیم طرح کنیم دیگر کلام اقای خویی اصلا مجرا ندارد.

سؤال:

پاسخ: برائت از اقل این است که شما لازم نیست اقل را بما هو اقل اتیان کنید. بعنی ببینید یعنی اگر واجب باشد نفسا و شما نیاوردید از ناحیه وجوب نفسی اقل چوب نمی خورید. عقاب نمی شوید. عقاب از ناحیه وجوب نفسی اقل را منتفی می کند. خب اینکه عقاب از ناحیه وجوب نفسی اقل منتفی شود با اینکه عقاب از ناحیه وجوب غیری اقل منتفی شود تعارض دارد. چون ما می دانیم یکی از این دو تا وجوب وجود دارد. یعنی وجوب غیری اقل با وجوب اکثر هم عرض هستند. وجوب ضمنی اقل با وجوب اکثر هم عرض هستند یعنی شما چه تعارض را بین وجوب نفسی اقل و وجوب غیری اقل اجرا کنید و تعاض بیاندازید یا تعارض را بین وجوب نفسی اقل و وجوب نفسی اکثر تعارض بیاندازید آن دو تا یکی است. یعنی تفاوت ماهوی این دو تا با هم ندارند. چون ما یک علم اجمالی اریم که یا اقل واجب نفسی است یا واجب غیری است مثلا. یا اقل واوجب نفسی است یا اکثر واجب نفسی است.. اگر بخواهید برائت جاری می کنید برای چه؟ اگر فرض است که این واجب غیری خاصیتش با واجب نفسی فرق دارد که ما روی این فرض بحث کردیم. واجب غیری تأثیرش متفاوت با واجب نفسی است. برائت از این وجوب غیری با وجوب نفسی معارض هستند. یعنی اگر واجب غیری باشد می خواهد بگوید اصلا اکثر هم لازم نیست که بیاورید. ولی اگر واجب نفسی باشد فقط به اقل کار دارد می گوید اقل لازم نیست به آن یکی کار ندارد. در حالی که ما علم داریم که یک وجوبی اینجا وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: اطلاق عنانی می آورد.. یعنی برائت از اقل می گوید که شما اقل را بما هو اقل می توانید ترک کنید.

به آن کار ندارد عیب ندارد نه هر تکلیفی خودش را اما اینکه این تکلیف از ناحیه تکلیف دیگر همین شیء وجوب داشته باشد همین شیء هم نیست در واقع ببینید اقل در ضمن اکثر است اقل موصل به اکثر است. با واقعیت خارجی اش فرق دارد. فرض این است. که ما اقل در ضمن اکثر را با اقل چیز یکی نمی دانیم اگر می دانستیم که انحلال حقیقی بود. این را تصور کنید ما باید یک جوری فرض کنیم که انحلال حقیقی پیش نیاید. اگر انحلال حقیقی بخواهد پیش نیاید دیگر انحلال حکمی مجرا ندارد. یعنی تصویر ما از انکار انحلال حقیقی به اینجا می انجامد که اقلی که در ضمن اکثر است با اقل فی نفسه متفاوت است. اقلی که متعلق وجوب غیری است با اقل متعلق به وجوب نفسی متفاوت است. اگر اینها را متفاوت دیدیم به خاطر همین انحلال حقیقی را انکار کردیم خب دو برائت جاری می کنیم. برائت هایش معارض هستند.. یعنی این دو را قابل هضم نیست یعنی اینکه از یک طرف انحلال حقیقی را ما منکر بشویم لازمه انکار انحلال حقیقی این است که بین وجوب غیری اقل و وجوب نفسی اقل در تأثیر فرض بگذاریم. به خاطر همین انحلال حقیقی را ما انکار می کنیم. اگر این فرق را گذاشتیم دیگر انحلال حکمی مجرا ندارد.

سؤال:

پاسخ: اکثر هم همین است یعنی اقل و اکثر همه اینها یکی هستند. یعنی تعارض بین وجوب نفسی اقل و وجوب غیری اقل یعنی وجوب غیری اقل با وجوب نفسی اکثر این دو تا با هم دیگر معارض هستند با وجوب غیری

یعنی وجوب غیری اقل و وجوب نفسی اکثر یک طرف تعارض هستند چون این دو تا در واقع یکی هستند. وجوب غیری اقل و وجوب نفسی اکثر تأثیرشان دو تا تنجیز نمی آورند دو عهده به عهده من نمی آورند. این جور نیست که دو تکلیف به دوش من بیاورد هر دو اینها یک چیز را به عهده من می آورد آن هم این است که اقل را به نحوی که موصل به اکثر است بیاورند. اینکه اقل به نحوی که موصل به اکثر لازم است آورده شود با اینکه اقل خودش فی نفسه باید آورده شود این دو تا با هم معارض هستند. یعنی برائت از وجوب اقل موصل که همان برائت وجوب از اکثر هست روحا از یک طرف با برائت از وجوب اقلی که کار به اکثر دیگر نداریم این دو تا می شوند طرف تعارض. بنابراین این بیانی که مرحوم اقای خویی بیان میکنند به نظر می رسد که بیان تامی نیست.

سؤال:

پاسخ: حالا آقای خویی به بحث عرفی و اینها کار ندارد. بحث بحث چیز عرفی نیست. بحث بحث یک چیز استدلال عقلی است. آن بیانی که مرحوم آقای خویی دارد این بیان مرحوم آقای خویی به نظر ناتمام

مرحوم اقای صدر می گوید اگر ما انحلال حقیقی را قبول نکردیم انحلال حکمی آقای خویی درست است. به نظر می رسد که این جور نیست. اگر ما انحلال حقیقی را قبول نکردیم انحلال حکمی آقای خویی هم درست نیست. باید قائل به احتیاط بشویم.

سؤال:

پاسخ: حالا یا شرعی هم هست با دقت عقلی اینها بحث را دنبال کرده اند. خب این چکیده بیان مرحوم اقای خویی ولی حالا ببینیم ما این طوری خب مشی نمی کردیم ما مشی ما این بود که ببینیم آیا اثباتا ادله اثباتی نسبت به اقل و ادله اثباتی اصل مرخص نسبت به اقل اطلاقش نسبت به اقل با اطلاقش نسبت به اکثر معارض هستند یا خی.ر به نظر می رسد که جایی که ما یقین داریم اکثر اگر واجب باشد واجب ارتباطی است و هیچ مرتبه ای از مراتب مصلحت در اقل وجود ندارد. این را یک صورت این است که ما یقین داریم که آن که واجب است اکثر است و اقل هیچ خاصیت ندارد بر فرض وجوب اکثر. هیچ مرتبه از مراتب ملاک را هم ندارد. یک موقعی است ما احتمال می دهیم در ظرف جهل مرتبه ای از مراتب ملاک در اقل وجود داشته باشد. یک موقعی ما یقین داریم که اگر اکثر واجب باشد آوردن اقل هیچ خاصیت ندارد. آوردنش و نیاوردنش علی السویه است. بر فرض وجوب اکثر. به نظر می رسد که جایی که ما یقین داشته باشیم اکثر به این نحو وجوب دارد بر فرض وجوبش وجوبش یقینا ارتباطی است ملاکا و وجوبا یعنی جمیع مراتب حتی ملاکش هم هیچگونه ملاکی اقل نداشته باشد. اینجا برائت جاری نمی شود حتی برائت شرعیه. من حالا قبل از آنکه توضیح بدهم یک نکته عقلایی را اول ذکر کنم که در کلمات اقایان هم وارد شده است به عنوان نقض و خواسته اند که به این نقض پاسخ دهند آن این است که ببینید من اگر یقین دارم که اصلا مولا به من گفته است که یک دارویی برای من درست کن. نمی دانم این دارو 5 جزئی است یا 6 جزئی است. به طوری که اگر 6 جزئی باشد 5 جزء هیچ خاصیت ندارد. اصلا وجود و عدمش علی السویه است. یک موقعی احتمال می دهیم که 5 جزء بیماری را ریشه کن نکند ولی تسکین بیماری ایجاد کند آن یک جور است. نه جایی که اگر آن واجب واقعی ما 6 جزئی باشد 5 جزء هیچ خاصیت نداشته باشد آیا اینجا واقعا عقلا می گویند شما 5 جزء را بیاور؟

سؤال:

پاسخ: نه جایی که فرض این است که قبح عقاب بلا بیان عقلایی ما داریم. ابتدا بحث عقلایی اش را می گویم بعد جنبه شرعی اش را. در جایی که قبح عقاب بلا بیان داریم آیا این جایی که ما می دانیم یا 5 جزء را باید بیاوریم یا 6 جزء را و فرض این است که در موارد علم اجمالی ما قائل به احتیاط هستیم. ببینید مفروضات بحث را در نظر بگیرید. ما در موارد شبهه بدویه عقلائا می گوییم قبح عقاب بلا بیان جاری است در موارد علم اجمالی احتیاط. می خواهیم ببینیم عقلا در این مثالی که ما ذکر کردیم این مثال را موارد شبهه بدوی تلقی می کنند یا موارد علم اجمالی. به نظر می رسد که علم اجمالی می انند خیلی روشن است که عقلا می گوید که من می دانم یک واجب واقعی اینجا هست. این واجب واقعی با 5 جزء اتیان می شود یا 6 جزء معلوم نیست. بنابراین باید احتیاط کنید به آوردن 6 جزء. این که شما بگویید حتما 5 جزء را باید بیاورید. معنای این چیست؟ معنایش این است که عقلا می گویند که اگر آن تکلیف متعلق به 5 جزء باشد به ان اهمیت قائل هستم اما اگر 6 جزء باشد اهمیت قائل نیستم. خب چه فرقی بین 5 جزء و شش جزء است؟ نه بحث ثقل زائد اینجا اصلا مهم نیست. دقت کنید عقلائا این مثال هم واضح است که اینجا باید احتیاط کرد این را می گویم در کلمات آريالایان این را هم بعنوان یک امر مفروغ عنه به عنوان نقض بر برائت مطرح می کنند و می خواهند جواب بدهند می خواهند بگویند که روح قضیه در این جاها این است که خوب شدن از یک محصلش واجب است خوب شدن از بیماری واجب است یک امر بسیطی است و چون امر بسیطی است ما شک در 5 جزء و 6 جزء شک در محصل است و این بحث ها. در واقع اصلا این جور نیست. اصلا چیزی که این جاها مطرح است خود بهرحال 5 جزء و شش جزء را هم که عقلا مطرح می کنند 6 جزء اگر واجب باشد 5 جزء در ضمن شش جزء وجوب مستقل ندارد. ثقل زائد ندارد. اصلا آن ثقل ندارد. ثقل 5 جزء در ضمن 6 جزء است. یعنی همان ثقل 6 جزء. ثقلی که روی 5 جزء می آید ثقل مجزا از ثقل 6 جزء نیست. بنابراین من می دانم یک ثقلی به گردن من آمده است نمی دانم آن ثقل در 5 جزء است یا 6 جزء است.

سؤال:

پاسخ: مفسده که اینجا اصلا در کار نیست. اصلا آنها نیست. اصلا این گونه نیست. ممکن است الزام شارع به 5 جزء گیر داشته باشد. اتفاقا همین جور است. بر خلاف ارتکاز نیست. خلاف ارتکاز هیچ فرقی ندارد. ببینید من بحث این را که می خواهم بگویم ورای اصطلاحاتی که درست کردیم می خواهم صحبت کنم. می خواهم ببینم آیا این را از این جهت می خواهم مطرح کنم که در واقع مقدمه است بر اینکه تصور نشود که این چیزهایی که می خواهیم بگوییم یک امری است صرفا امر عقلی می خواهم بگویم مشابهات عقلایی اش هم این جور رفتار می کنند چون بعضی وقت ها مشکل مشکل این است که شما می گویید این بحث هایی که می خواهید طراحی کنید صرفا یک مشکل عقلی است عرفا این طوری مشی نمی کنند نه خود عرف متعارف در مشابهاتش که در اقل و اکثر ارتباطی عقلایی جایی که عقلائا اقل و اکثر باشد بین اقل و اکثر ارتباطی و متباینین هیچ فرقی قائل نیستند. چون آن چیزی که ما می دانیم می دانیم که یک مصلحت الزامیه وجود دارد. وقتی انسان علم به یک مصلحت الزامی پیدا کند ولو نداند کجا است عقلا می گویند این مصلحت الزامی را باید تأمین کنید. حالا چه متباینین باشد چه اقل و اکثر باشد. این هیچ فرقی ندارد عقلائا در لزوم احراز آن مصلحت الزامیه.. این تکمیل بحث باشد فردا انشاءالله. توجه فرمایید من این بحث را فردا تکمیل می کنم. کلام مرحوم آخوند یک سری بحث های جانبی دارد اینجا من بعضی بحث هایش را توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد